

پندم چه دهی نخست خود را  
 پند از حکما بگیر زیرا که  
 کاری که زمن پسند ناید  
 جز راست مگوی گاه و بیگاه  
 از نام بد آر همی بترسی  
 تن بجان زنده است و جان زنده به علم  
 علم جانِ جانِ تست ای هوشیار

ناصر خسرو درباره مردم زحمتکش، با گرمی و صمیمیت بسیار سخن می گوید، اشعار زیر نمودار طرز فکر و شخصیت اخلاقی اوست و از دل بستگی و علاقه فراوان شاعر به طبقه کشاورزان پیشه وران و صنعتگران که طبقات مُثبِر و فعال جامعه اند، حکایت می کند:

به از صانع به گیتی مُقبلی نیست  
 به روزاندر پی سامان خویش است  
 خورد بیش و کم آن مایه که خواهد  
 بری از سبقت هر دون و هر خس  
 به بازو، حاصل آرد قوت فرزند  
 رسد صد برکت از کسب حلالش  
 چو شب شد خفت ایمن در شب تار  
 ز کسب دست نبود هیچ کاری  
 سر صانع بگردون بس فراز است  
 به از صنّاع عالم دیهقانست  
 ز صانع رایگان نفعی نخیزد  
 جهان را خرمی از دیهقان است  
 ازین به، با بنی آدم چه کار است  
 به راحت رازق هر مار و مورند  
 اگر دهقان چنان باشد که باید  
 اگر جوای قحط نان نباشد  
 ز کسب دست بهتر حاصلی نیست  
 چو شب درخانه شد سلطان خویش است  
 بروز افزایش آنچ از شب بماند  
 تن آسوده زبیم و منت کس  
 خورد خوش با عیال و خویش و پیوند  
 بیفزاید خدا در کسب و مالش  
 چو روزآید رود باز از پی کار  
 به از کسبیت نباشد هیچ کاری  
 سلاطین را به صنّاعان نیاز است  
 که وحش و طیر را راحت رسان است  
 ز دهقان عاقبت چیزی بریزد  
 ازو گه زرع و گاهی بوستان است  
 کز آدم این به گیتی یادگار است  
 همان گر آدمی و گر ستورند  
 سبک گوی از ملایک در ریاید  
 کسی را پایه دهقان نباشد

بکار اندر همه مردان کارند عرق ریزند و قوت خلق کارند  
 کلید رزق و قسمت سخت در مشمت چراغ دلفروزی در ده انگشت  
 به دنیا عاقلانه تخم کشتند به عقبی در گل باغ بهشتند  
 ناصر خسرو در کتاب سعادتنامه، به مذمت امرا و سلاطین و درباریان مغرور  
 می‌پردازد:

چه ناخوبست دیدار بزرگان شدن چون یوسف اندر چنگ گرگان  
 در جای دیگر به مقام و حیثیت والای مردم آزاده و خویشتن دار اشاره و نفرت فراوان  
 خود را از مردم دون همت و درباری که اسیر جاه و مقامند اظهار می‌کند:

چو من پادشاه تن خویش گشتم اگر چند لشکر ندارم امیرم  
 چه کار است پیش امیرم چودانم که گر میر پیشم نخواند نمیرم  
 حقیراست اگر اردشیر است زی من امیری که من در دل او اسیرم  
 به نزدیک من نیست چیز ریگ و شوره اگر نزد او من ز مُشک و عبیرم  
 به گاه دُرشتی دُرژشتم چو سوهان به هنگام نرمی به نرمی حریرم  
 و در وصف خصوصیات علمی و اخلاقی خود می‌گوید:

در کار خویش عاجز درمانده نیستم فضل مرا بجمله مقررند خاص و عام  
 لیکن مرا به گرسنگی صبر خوشتر است بر یافتن ز دست فرومایگان طعام

ناصر خسرو در زمره کسان نیست، که به آنچه می‌کرد، ایمان و اعتقاد داشت، وی  
 برای بیداری مردم و مبارزه با جهل و خرافات و دعوت مردم به طریقه اسماعیلی که  
 در آن روزگار نوعی بدعت بشمار می‌رفت، طعن و لعنها، محرومیتها، و آوارگیهای  
 فراوان تحمل کرده؛ او شرح مظالم دشمنان و ناراحتیهای روحی خویش را در دره  
 «یمگان» به زبان شعر توصیف و بیان کرده است و با مدیحه سرایی و تملق گویی و  
 هجو و هزل که شیوه بعضی از شعرای بی هدف و درباریست سخت مخالفت ورزیده،  
 ولی هنر شاعری و دبیری را فی‌ذاته در صورتی که از شائبه تملق و مداهنه بری و  
 برای تعلیم و تربیت و همداری مردم و آشنائی با حقائق زندگی باشد مفید و سودمند  
 می‌شمرد.

شادروان مجتبی مینوی، طی مقاله‌ای به عنوان زندگانی بشری، سخن خود را با  
 این شعر پر مغز ناصر خسرو آغاز می‌کند:

شکار شیر گوزنست و آن یوز آهو و مردِ بخرَد را علم و حکمتست شکار  
 که مرد علم به گوز اندرون نه مرده بود و مرد جهل آبِ تخت‌بر، بود مردار

به نظر این نویسنده: «... از وقتی که بشر پا به مرحله تعقل و تفکر گذارده است، حکما و فلاسفه و انبیاء و رسل و عرفا و متصوفه و علما، همواره سعی کرده‌اند که برای نوع بشر مقصد و مطلوبی بالاتر از هوای نفس و اغراض و امیال حیوانی که خوردن و خفتن و شهوت راندن باشد تعیین کنند و این میل بشر به اینکه خود را از آنچه که آفریده شده است بهتر کند، شاید بهترین وجه امتیاز او بر سایر حیوانات باشد. در تمام غرایز طبیعی میان ما و حیوانات دیگر شباهت کامل موجود است، راست است که نطق و حافظه و تعقل جزئی خصایص انسان است، ولی سایر حیوانات نیز به اختلاف مراتب، درجه‌ای از تفاهم به وسیله صوت و درجه‌ای از حافظه و درجه‌ای از قوت تعقل و استدلال را دارا هستند.

امام جعفر صادق (ع) گفت: «بهایم نیز تمیز توانند کردن، میان آنکه ایشان را بزند و آنکه علف دهد، ولی عاقل آن است که تمیز کند میان دو خیر، و میان دو شر، تا از دو خیر آن را که بهتر است، و از دو شر آن را که کم ضررتر است برگزیند.»

ممیز واقعی انسان از سایر حیوانات عبارت است از به خاطر سپردن و ثبت کردن وقایع گذشته و فایده بردن از آنها در حوائج فعلی، و سعی کردن در اینکه از مرتبه حیوانی صرف، بگذرد و خود را به واقع اشرف مخلوقات بسازد و خویشتن را به درجاتی برساند که در وهم و تخیل ننگنجد، راه تحصیل این سعادت به عقیده من «مجتبی مینوی» همانست که سایر کشورهای مرقی رفته‌اند. - یعنی حکمت و معرفت - یعنی اصلاح تدریجی و عاقلانه جامعه بشری از راه بحث و انتقاد صحیح و با کمال آزادی و مدارا و مروت، و اداره کشور بر حسب رأی و تقاضای اکثریت مردم.»<sup>۱</sup>

بطور کلی باید گفت که دم ناصر خسرو از شاهان و امیران، انتقاد او از بعضی فقهای دنیاپرست و مدیحه او از علم و عقل، انکار او از نقش قضا و قدر بی باوری او به خرافات و تردید او در دعاوی برخی از مذاهب، علاقه او به عدالت و نفرت او از ستم و عشق او به زیباییهای طبیعت موجب می شود که اثریه ادبی ناصر خسرو را، جزء گنجینه بسیار والای ادب انسان دوستانه و مرقی پاری قرار دهیم.

جهان بینی ناصر، ملهم از شیوه تعقلی (راسیونالیسم) عصر خود بود، منظور از راسیونالیسم روش اصالت عقل است دلایل منطقی روش اصالت معرفت عقلی او، رد کردن شیوه تعبد، روش قبول عقل به مثابه افزار پی بردن به حقایق و رد کلیه دعاوی

۱. جلال مینوی: نمونه‌هایی از نثر فصیح فارسی معاصر، مقاله «زندگانی بشری» نوشته مجتبی مینوی، از ص ۲۲۸

مخالف آن.

به عللی که در خور مطالعه است، روشنفکران ایرانی در دوران خلافت، و از همان آغاز سلطه بیگانگان، راسیونالیسم را به یکی از حربه‌های مبارزه علیه ایدئولوژی دستگاه خلافت بدل کردند این راسیونالیسم به ویژه به دو شکل بروز کرد: الف: در فقه و کلام به صورت جریان «اصحاب رای» و معتزله و مبارزات قدریه و جبریه.

ب: مستقلاً به صورت فلسفه (اعم از مکاتب مختلف آن) و منطق و علل عقلی - در همه این زمینه‌ها ایرانیان از پیشاهنگان بوده‌اند. معتزله در دوران خلافت مامون و معتصم و واثق در یک سلسله مسائل کلامی مانند مساله رویت، مساله مخلوق یا قدیم بودن قرآن، مساله گناه کبیره و رابطه‌ی آن با ایمان، مسئله رابطه صفات ربوبیه با ذاتش، مساله مجبور یا مختار بودن انسان، در قبال مشیت الهی، به بحث‌های منطقی پرداخته و تحت تأثیر حکمت یونان و بحث‌هایی که در بین فریق مسیحیت بود و به دنبال مشاجرات قدریه و جبریه، اصحاب رای و اصحاب حدیث، پای استدلال را به میان کشیدند و قبول تعبدی از احکام را رد کردند. «ناصر خسرو در زمره این گروه بود.

مخالفان ناصر خسرو، به مراتب فضل او مقرر بودند ولی از طرز تفکر و روش عقلی و استدلالی او بیم داشتند، به همین مناسبت او درباره خودش می‌گفت: مرا گویند «بد دینست و فاضل»، بهتر آن بودی که دینش پاک بودی و نبودی فضل چندانش و ناصر خسرو نیز در حق یکی از مخالفان مَغْرُض و بی‌مایه خود می‌گوید: او همی گویند امروز مرا بد دین که به جز نام نداند ز مسلمانی ناصر خسرو سیمای اسماعیلی خود را در دیوان اشعار خود آشکار ساخته است. اسماعیلیان معتقدند، که قرآن و شریعت را تفسیر باطن، یعنی تاویل باید کرد و فقط خاندان علی (ع) اند که می‌توانند عهده‌دار تاویل شوند و حدیثی از پیغمبر (ص) نقل می‌کنند که فرموده است: من صاحب تنزیل و علی صاحب تاویل است؛ و به همین مناسبت اسماعیلیه، اهل تاویل خوانده می‌شوند؛ فقهای اهل سنت، تاویل اسماعیلی را قبول نداشتند. «ابن تیمیه» می‌گوید: اینان تحریف کلمه از مواضع خود می‌کنند و نام آن را تاویل می‌نهند.»

ناصر خسرو در تاویل صلوة می‌گوید: معنی ظاهر صلوة «نماز» و پرستش خداست به جسد به اقبال (یعنی روی کردن) سوی قبله اجساد که آن کعبه است، خانه

خدای تعالی به مگه - و تأویل باطن صلوة، پرستش خدای است به نفس ناطقه به اقبال بر طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح که آن خانه خداست، آن خانه که خدای اندروست و اینکه عقل برای آدمی در امور کافی نیست و تعلیم معلم یعنی «امام» لازم است... ناصرخسرو در موارد متعدد اشاره به اصل تعلیم کرده است.

بارِ مرد اندر درخت عقل ناپیدا بود چون به تعلیم آب یابد آنگهی پیدا شود نهان، آشکارا کس نبیند جز از تعلیم حُرّی<sup>۱</sup>، نامداری...<sup>۲</sup>

«ناصرخسرو، مانند سایر اسماعیلیان، بیشتر توجه به مذهب معتزله دارد... و در مساله جبر و اختیار مانند سایر فِرَقِ شیعه در بسیاری از مسائل معتقد به «امر بین الامرین» است...»

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که به نزد عقلا جبر و قدر درد و عناست<sup>۳</sup>

ناصرخسرو، مذهب جبر را در موارد متعدد و با بیانه‌های مختلف رد می‌کند:

اگر کار بودست و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم  
وگر ناید از تو نه نیک و نه بد روانیست بر تو نه مدح و نه ذم

ناصرخسرو، در دیوان خود به رد مذاهب و عقایدی، که مورد قبول او، و عقل سلیم نبوده نیز پرداخته است، مثلاً در بیت زیر:

گویند که بدها همه برخواست خدائست  
جز کفر نگویند چو اعدای خدائید

... گفتا که اگر کسی به صد دوران  
بودست ستمگری و جباری

چون گفت که لا اله الا الله  
نایدش بر وی هیچ دشواری

\*

... اشاره است به عقیده برخی از «مُرَجّئه» که می‌گفتند: کسی که لا اله الا الله و محمد رسول الله بگوید و حرام را حرام و حلال را حلال بداند، به بهشت می‌رود، هر چند که زنا و سرقت و قتل و شرب خمر کند... ناصرخسرو با این افکار و نظریات به کلی مخالف است و برخلاف بسیاری از فلاسفه مادی، عالم را قدیم نمی‌داند و با صراحت می‌گوید:

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنو محالِ دهری شیدا را  
شاید مقصود او از دهری و دهریان ابوالعباس ایرانشهری و محمدبن زکریای

۱. آزاد، مردی

۲. دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی، ص ۲۹۴ به بعد.

۳. رنج و زحمت

رازی است که در زادالمسافرین دربارهٔ آنان گوید: «اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمدبن زکریای رازی و جُز ایشان گفتند که هیولی جوهری قدیم است و محمدبن زکریا، پنج قدیم ثابت کرده است. یکی هیولی و دیگری زمان و سه دیگر مکان و چهارم نفس و پنجم باری شُبْحانه و تعالی...»<sup>۱</sup>

ناصرخسرو به منزلت طبقاتی و اصل و نسب افراد توجهی ندارد و برخلاف کسانیکه به مقام و موقعیت دودمان خود فخر می‌کنند، او خود را مظهر افتخار و شرف خاندان خویش می‌شمارد و می‌گوید:

من شرف و فخر آل خویش و تبارم      گر، دگری را شرف به آل و تبارست  
گر تو به تبار، فخر داری      من مَفْخِرِ گوهر تبارم

\*

این پایگه مرا زهین خلاقست      این پایگه نداشت کس اندر تبار من  
در جای دیگر به ایرانی بودن خود فخر می‌کند و خود را پاك فرزند آزادگان (یعنی از ایرانیان اصیل) می‌خواند.

من از پاك فرزند آزادگانم      نگفتم که شاپور بن اردشیرم  
به نظر آقای رسول بهروان، ناصرخسرو «... در عصری که امرای ایران در جلب رضایت خلفای سنی مذهب بغداد سخت گیر و مقید بوده‌اند و داستان امیر حسنک میکال وزیر محمود و مسعود غزنوی بهترین نمونه است، ایرانیان را ملامت می‌کند که چگونه با آن عظمت باستانی، تسلیم مشتی ترکان سلجوقی شده‌اند... و در راه مبارزه با ترکان سلجوقی که در آن زمان خراسان را زیر فرمان داشتند، به تقویت غرور ملی در میان هم میهنان خود توجه مخصوص داشته است و بدون وحشت و هراس عقیدهٔ خود را بدین گونه اظهار می‌کند:

امروز شرم ناید آزاده زادگان را      ما را تویی نگهبان از آفت سمائی.»<sup>۲</sup>  
آب طمع بیرده است از خلق شرم یا رب

۱. همان کتاب، (زادالمسافرین، ص ۷۳) از ص ۲۹۶ به بعد.

۲. براون: تاریخ ادبی ایران، ج ۲، پیشین، ص ۴۹۵.

زدانش زنده مانی جاودانی  
 جهالت ظلمت جان و جهانست  
 چو عهدی با کسی کردی بجآر  
 خرد بهتر بود از زر که داری  
 ترا پیرایه از دانش پدید است  
 بزرگی جز به دانایی مپندار  
 خردمند از تواضع مایه گیرد  
 چو پیش جاهلی نعمت نهی تو  
 نیابد مرد جاهل در جهان کام  
 مکن باور سُخَنهای شنیده  
 اگر با دیده‌ای، نادیده مشنو  
 ز نادانی نیابی زندگانی  
 بر اهل دل این معنی عیانست  
 که ایمانست عهد، از خویش مگذار  
 که در زر، کس نبیند هوشیاری  
 که باب خُلد را دانش کلید است  
 که نادان همچو خاك راه شد خوار  
 بزرگی از کرم پیرایه گیرد  
 چو تیغی شد که با دیوی دهی تو  
 ندارد بوی و لذت میوه خام  
 شنیده کی بود هرگز چو دیده  
 تو برهان خواه و بر تقلید مگرو  
 از کتاب روشنایی نامه

ناصرخسرو، قرن‌ها قبل از دکارت از عقل و استدلال سخن گفت و با تعبد و تقلید  
 به مبارزه برخاست:

چگونگی کاین روایت می‌کند زان  
 دری بر تو نخواهد زین گشودن  
 سراسر پر زتمثال است تنزیل  
 صدف داری تو گفתי ترك گوهر  
 طلب کن اصل برهان و دلایل  
 نشاید شد بانك مایه راضی  
 تو کور و رهنمای تو دلیلت  
 دلیلت حُجَّتِ چون و چرا کن  
 سخن کم گوی و بس کن زین خرافات  
 چنان دان گر هزاران سال گویی  
 زبیر از خالد و خالد زعثمان  
 نه معنی خواهدت زین رخ نمودن  
 تو زو تفسیر خواندستی نه تاویل  
 عَرَض دیدی نکردی یاد جوهر  
 کزو روشن شود رمز اوایل  
 که داری یاد، قول اهل ماضی  
 چو باشد بی‌دلیل اعمی ذلیلت  
 نخست از مرتبه رخ سوی ما کن  
 مقامات اصل دارد نه مقالات  
 گهر هرگز نیابی تا نجویی

ببینش کوش هان تا چند گفتن حجاب از پیش بَر باید گرفتن  
در اشعار زیر ناصر خسرو، نفرت و بیزاری خود را از شعرای متعلق و بی شخصیتی  
که در برابر «پول» به هر پستی و دِنائتی تن می دهند، آشکار می کند:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید  
بر حکمت، میری ز چه یابید چو از حرص  
یکتا نشود حکمت، مر طبع شما را  
آب آر بشوؤ تان به طمع باک ندارد  
خواهم که بدانم که مر این بیخردان را  
چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید  
اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان  
با جهل شما در خور نعلید بسر بر  
گر روی بتابم ز شما، شاید از براك  
از بهر چه بر من همه همواره به کینید  
آنها که پبایدش ستودن بنکوهید  
در رد عقاید جبریه و نواصب و در قدرت و اختیار افراد آدمیان گوید:

اگر کار بوده است و رفته قلم  
وگر ناید از تو نه نیک و نه بد  
عقوبت محال است اگر بت پرست  
ستمکار زی تو، خداست اگر  
کتاب و پیمبر چه بایست اگر  
وگر جمله حق است تو از خدای  
نگه کن که چون مذهب ناصبی  
مرو از پس این رمه بی شبان  
سخنرا به میزان دانش بسنج  
نهاده خداست در تو خرد  
خرد دوست جان سخنگوی تست  
به نامه درون جمله نیکی نویس  
به فعل نکو جمله عاجز شدند  
بجز بر نکو فعل و گفتار خوب  
چرا خورد باید به بیهوده غم  
روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم  
به فرمان ایزد پرستد صنم  
بدست تو او کرد بر من ستم  
نشد حکم کرده نه پیش و نه کم  
بر این راه پس چون گذاری قدم  
پر از باد و رود است و پر پیچ و خم  
زهرهای هانی چو اُشتر مَرَم  
که گفتار بیعلم باد است و دم  
چو در نار نور و چو در مشک شم  
که از نیک شاد است و از بد دژم  
که در دست تو است ای برادر قلم  
فرومایه دیوان ز پر مایه جم  
نه بگذار دست و نه بگشای ف



بود داد تریاق و بیداد سَم  
که نازش به علم است و فضل و کرم  
از آن پس که کور است و گنگ و اصم

اگر داد و بیداد، داور شوند  
به مردی و نیروی بازو مناز  
اگر تهمت کرد نادان چه باك

تا حق شناسی از مزور  
من مومنم و جهود کافر  
زی خصم تو خاری او صنوبر  
مرغان همه را خبیر بشمر  
مرخصم تو را ده است خنجر  
معلوم نباشد و مقرر

ارزش علم و مقام عقل و استدلال  
از مذهب خصم خویش بر رس  
حجت نبود تو را که گویی  
گویی که صنوبرم ولیکن  
هشدار مدار خار کس را  
غره چه شدی به خنجر خویش  
با خصم مگوی آنچه بر تو

\*

پس گاه تو به قول خداوند تراست  
خرد از بیم امان است و زهر درد شفاست  
با خرد گرچه بود بسته چنان دانکه رهاست  
روز حشر اینهمه را قیمت و بازار و بهاست  
خاطر جویانه راهی دیگر است  
چرخ و خاک و باد و آب و آذر است  
ایزد دادار و دیو ابتر است  
هر چه هست اینستکه یکسر ایدراست  
کار دیوان جنگ و زشتی و شر است

گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو  
خرد از هر خللی بست و زهر غم فرج است  
بیخرد گرچه رها باشد در بند بود  
حکمت آموز و کم آزار و نکوگویی و بدانک  
هر کسی با زیر این چادر درون  
اینست گوید کردگار ما همه  
وانت گوید کردگار نیک و بد  
نیست چیزی هیچ از این گنبد برون  
کار یزدان صلح و نیکوئی و خیر

\*

برتر زداد، از ایزد اندر جهان اثر نیست  
خوشتر ز نفس دانازی عاقلان شکر نیست  
ورچه سرا ندارد آن دان که جز بقر نیست

گرگ است نیست مردم آنکس که دادگر نیست  
بهرتر ز بار حکمت بز شاخ نفس بز نیست  
بگریز از آنکه فخرش جز اسب و سیم و زر نیست

بعضی گویند ناصر خسرو به روز حشر معتقد نبود و این قطعه را از او می دانند:

زو بخوردند کرکس و زاغان  
وان دیگر رید بر سر چاهان  
تیز بر ریش مردك نادان

مردکی را به دشت گرگ درید  
این یکی رید بر سر کهسار  
اینچنین کس به حشر زنده شود

ناصر خسرو در اشعار خود نه فقط به مسائل فلسفی و مذهبی می پردازد، بلکه یک سلسله افکار مترقی و تربیتی را مطرح می کند. در اشعار او گاه افکار مادی و نظریاتی اعتراض آمیز درباره جهان و عالم خلقت نیز دیده می شود. چنانکه می گوید:

بار خدا یا اگر ز روی خدایی طینت انسان همه جمیل سرشتی  
چهره رومی و صورت حبشی را مایه خوبی چه بود و علت زشتی  
از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد زاهد محرابی و کشیش کنشتی  
نعمت منعم چراست دریا دریا محنت مفلس چراست کشتی کشتی

چنانکه اشاره شد ناصر خسرو، پس از بازگشت به وطن، شروع به تبلیغ عقاید خود نمود. دیری نگذشت که در اثر تهدید و بدگویی و نفرین و طعن مخالفین مجبور به آوارگی گردید ولی چون این مصائب را در راه مقصود معینی تحمل می کرد چندان برای او دشوار نبود، کار دشمنی با ناصر خسرو به جایی رسید که خلیفه بغداد، خان ترک، امیر خراسان و ترک و تازی دشمن سرسخت او بودند و مخصوصاً فقهای سنی و هواخواهان خلیفه بغداد، وی را رافضی و قرمطی و معتزلی می شمردند و ریختن خون او را جایز می دانستند، ناصر خسرو جسته جسته در دیوان خود به وضع ناگوار خویش اشاره می کند.

جمله گشتستند بیزار و نفور از صحبتهم همزمان و هم نشین و همزمین و هم نسب  
کس نخواند نامه من کس نگوید نام من جاهل از تقصیر خویش عالم از بیم شعب<sup>۱</sup>

و درباره کسانی که فتوای قتل او را می دادند می گوید:

بدین محمد تو را کشتن من کجا شد حلال ای لعین محمد  
در جای دیگر می گوید:

رنجیت نبود تا گمانت آن بود که من چو تو حمارم  
از دور نگه کنی سوی من گویی که یکی گزنده مارم  
خطاب به مخالفین خود گوید:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی  
علم و عمل مذهب من است و تومی علم نجویی که گاو بی عملی

راه تبلیغ حقایق

ناصر خسرو که مرد دین و سیاست بود، تاکید می کند که جز با خردمندان و رازداران

اسرار خود را در میان منهدید و هنگام طرح مسائل گوناگون اجتماعی به حدود عقل و منطق مخاطب، نیز توجه و عنایت داشته باشید:

نگهبان سرت گشتست اسرار  
زبان در بسته بهتر سِرْ نهفته  
سرت را از زبان، بیم هلاکت  
به قدر عقل هر کس گوی با وی  
مگو اسرار با بجهال مغرور  
سخنهای مرا داننده خواناد  
نگوید با خِرْد با بی خِرْد راز  
کلامت را ز نااهلان بهرهیز  
در مذمت شعرای متملق گوید:

خِرْد بر مَدَح نااهلان بخندد  
تو را از خویشتن خود شرم ناید  
بپا استادن و بر خواندن او  
به مَدَح هیچکس مگشای لب را  
نه چون این شاعران یاوه‌گویی  
امیران کلامند، اهل اشعار

در اشعار زیر ناصر خسرو، ماهیت دشمنان و مخالفان خود را آشکار می‌کند:

هوشیاران ز خواب بیدارند  
منبر عالمان گرفتستند  
کی شود هیچ دردمند دُرُست  
بر دروغ و زنا و می خوردن  
ور ودیعت<sup>۱</sup> نهند مال یتیم  
گر درست است قول معتزله<sup>۲</sup>  
فخر دانا بدین بود وینها  
عیب دینند و علم را عارند<sup>۳</sup>

ناصر خسرو در قطعه زیرین مردم را به خویشتن داری و مناعت طبع دعوت می‌کند:

۱. امانت

۲. یکی از فرقه‌های مذهبی که به عقل و استدلال توجه دارند

۳. ننگ

در عمیق بحر خفتن بر سر ناب نهنگ  
 شیر دوشیدن ز شیر شرزه<sup>۱</sup> اندر بیشه‌ها  
 خاک را دادن شتاب و آب را دادن درنگ  
 پُشتهای سنگ بستن در بیابان بر پلنگ  
 زانکه تر گشتن بهنگام سَوال از آذرنگ<sup>۲</sup>  
 خوستر آید بر من این اسباب و آسان‌تر بود  
 ناصر خسرو به علت ثباتی که در نظریات و عقاید اجتماعی خود داشت، تا پایان  
 عمر از آزار و تعقیب دشمنان در امان نبود، وفات او در سال ۴۸۱ هجری (۱۰۸۸ میلادی)  
 اتفاق افتاد.<sup>۳</sup>

حکیم نظامی گنجوی در حدود سال ۵۲۵ در شهر گنجه متولد شد و پس از عمری دراز در کهولت و پیری درگذشت. این شاعر به گنجه، زادگاهش سخت دلبستگی داشت و مکرر در اشعارش به گنجه اشاره کرده است:

نظامی ز گنجینه بگشای بند      گرفتاری گنجه تا چند چند  
 نظامی که در گنجه شد شهر بند      مباد از سلام تو نابهرمند  
 با اینکه نظامی اهل زهد و تقوی بود، با ارباب قدرت و شهریاران و زورمندان زمان  
 بی‌ارتباط نبود و اکثر آثار خود را به نام آنان تنظیم کرده، لیکن هرگز در مدح و ثنای  
 ممدوحان، راه مبالغه نرفته است. نظامی در دوران جوانی، پدر و مادر خود را از دست داد،  
 اشعار زیر از سوک و تاتر درونی او حکایت می‌کند:

گر شد پدرم به سُنّت جد      یوسف پسر زکی محمد  
 بادور، به داوری چه کوشم      دورست ز دور چون خروشم  
 گر مادر من رئیسه گرد      مادر صفتانه پیش من مُرد  
 آن لابه گری کرا کنم یاد      تا پیش من آزدش به فریاد  
 با این غم و درد بی‌کناره      داروی فرامشی است چاره  
 نظامی برای آثار و افکار خود، ارزش قائل بود و سعی می‌کرد سخنی دور از حقیقت  
 و برخلاف مکونات قلبی خود نگوید، چنانکه در مثنوی خسرو و شیرین گفته است:  
 منم روی از جهان در گوشه کرده      کمی از پست جو را توشه کرده

۱. خَشْمَنَک

۲. رنج و محنت

۳. قسمتی از مطالب مربوط به ناصر خسرو، ماخوذ از مقدمه‌یی است که حسن تقی‌زاده بر دیوان این شاعر نامدار نوشته است.

اگرچه در سُخُن کاب حیات است  
 چو نتوان راستی را درج کردن  
 وگر گویی سخن را قدر کم گشت  
 کسی کوراستگوشد محتشم گشت

بود جایز هر آنچه از ممکنات است  
 دروغی را چه باید خرج کردن  
 شهرت نظامی بیشتر مرهون کتاب خمسه یا پنج گنج اوست که در حدود بیست و هشت هزار بیت دارد، در مخزن الاسرار، خواننده با افکار عارفانه شاعر آشنا می شود ولی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت پیکر و اسکندرنامه، حاوی قصص و حکایاتی است دل‌انگیز. در پیرامون تألیف خمسه، نظامی در اسکندرنامه چنین می گوید:

سوی مخزن آوردم اول بسیج  
 وزو چرب و شیرینی انگیختم  
 وز آنجا سراپرده بیرون زدم  
 وزین قصه چون باز پرداختم  
 کنون بر بساط سخن پروری

که سستی نکردم در آن کار هیچ  
 به شیرین و خسرو در آویختم  
 در عشق لیلی و مجنون زدم  
 سوی هفت پیکر فرس تاختم  
 زَنَم کوس اقبال اسکندری

دکتر ذبیح‌الله صفا راجع به سبک و اشعار نظامی چنین داوری می‌کند: «نظامی از شاعرانی است که بی‌شک باید او را در شمار آرکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست، وی از آن سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد یا تکمیل سبک خاصی توفیق یابد... تنها شاعری که توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حد اعلای تکامل برساند نظامی است، وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند در هر مورد و تصویر جزئیات... تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر رانع<sup>۲</sup> و ریزه‌کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کاربردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود، نظیری نیافته است؛ آثاری که از این سخن‌سرای قوی طبع نازک اندیشه بازمانده است، عبارتست از:

۱ - دیوان قصاید و غزلها و قطعات او که به روایت دولتشاه بالغ بر بیست هزار بیت بوده است؛ و اکنون از آنهمه جز مختصری به دست نیست، قصاید و غزلیات بازمانده از آن دیوان بزرگ را، مرحوم وحید دستگردی فراهم آورده و به نام گنجینه گنجوی منتشر

ساخته است.

۲- مثنوی مَخْزُنُ الاسرار که در حدود ۲۲۶۰ بیت است اندرزنامه‌ی است، مشتمل بر ۲۰ مقاله در اخلاق و مواعظ و چکم که در حدود سال ۵۷۰ به اتمام رسیده است و از آن است این ابیات:

ای به زمین بر چو فلک نازنین	نازُ کِشْتُ هم فلک و هم زمین
...هر که تو بینی ز سپید و سیاه	بر سر کاریست در این کارگاه
جغد که شوم است به افسانه در	بلبل گنج است به ویرانه در
هر که درین پرده نشانیش هست	در خور تن قیمت جانیش هست
... نیک و بد ملک به کار تواند	در بد و نیک آینه‌دار تواند

۳- مثنوی خسرو و شیرین به بحر هزج مسدس مقصور و مخدوف در ۶۵۰۰ بیت، که به سال ۵۷۶ نظمش پایان گرفته است و این مثنوی از دلکش‌ترین شاهکارهای عشقی زبان فارسی است، ابیات زیر در توصیف آب‌تنی کردن شیرین از آن کتاب است:

چو قصد چشمه کرد آن چشمه نور	فلک را آب در چشم آمد از دور
سهیل از شعر، شکرگون برآورد	نفیر از شعری گردون برآورد
پرندی آسمانگون بر میان زد	شد اندر آب و آتش در جهان زد
فلک را کرد کحلی پوش پروین	موصل کرد نیلوفر به نسرین
حصارش نیل شد، یعنی شبانگاه	ز چرخ نیلگون سر بر زد آن ماه
تن سیمینش می‌غلطید در آب	چو غلطد قاقمی بر روی سنجاب
در آب انداخته از گیسوان شست	نه ماهی بلکه ماه آورده در دست
مگر دانسته بود از پیش دیدن	که مهمانی نُوْش خواهد رسیدن
در آب چشمه‌سار آن شکر ناب	ز بهر میهمان می‌ساخت جلاب <sup>۱</sup>

۴- مثنوی لیلی و مجنون به بحر هزج مسدس اخرب مقصور مخدوف و ۴۷۰۰ بیت است، نظم این مثنوی به سال ۵۸۸ به پایان رسیده است اشعار زیر از آنجاست:

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست، پس بخندید

۱. شرمه‌گون

۲. گلاب

از جای چو مار حلقه، برجست  
می‌گفت گرفته حلقه بر در  
در حلقه عشق جانفروشم  
... یارب به خدائی خدائیت  
کز عشق به غایتی رسانم  
گرچه ز شراب عشق مستم  
در حلقه زلف کعبه زد دست  
کامروز منم چو حلقه بر در  
بی حلقه او میاد گوشم  
وانگه به کمال پادشاهیت  
کو ماند اگرچه من نامم  
عاشقتر از این کنم که هستم<sup>۱</sup>

نظامی گنجوی در زمره شعرا و گویندگان است که به امور تربیتی و اخلاقی و اجتماعی دوران خود توجه فراوان کرده و در تمام آثار خود، هر جا مقتضی دیده نسل جوان را به مسائل و مشکلاتی که در جریان زندگی باید به آنها توجه کنند آگاه ساخته است. در سطور زیر نمونه‌ای چند از تعالیم حکمی و اخلاقی او را ذکر می‌کنیم؛ در خسرو و شیرین، خطاب به فرزند خود می‌گوید:

ببین ای هفت ساله قره‌العین<sup>۲</sup>  
منت پروردم و روزی خدا داد  
در این دور هلالی شاد می‌خند  
مقام خویشان در قاب قوسین<sup>۳</sup>  
نه بر تو نام من، نام خدا باد  
که خندیدیم ما هم روزکی چند

از لیلی و مجنون:

ای چارده ساله قره‌العین  
آن روز که هفت ساله بودی  
اکنون که به چارده رسیدی  
غافل منشین نه وقت بازی است  
دانش طلب و بزرگی آموز  
چون شیر به خود سپه شکن باش  
دولت طلبی سبب نگه دار  
و آن شغل طلب ز روی حالت  
بالغ نظر علوم کونین  
چون گل به چمن حواله بودی  
چون سرو به اوج سر کشیدی  
وقت هنرست و سرفراز است  
تا به نگرند روزت از روز  
فرزند خصال خویشان باش  
با خلق خدا ادب نگه دار  
کز کرده نباشدت خجالت

۱. دکتر ذبیح‌اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج. ۲، ص ۷۹۸ تا ۸۲۴ (به اختصار)

۲. نور چشم

۳. کمان، برج فلکی